



The University of Tehran Press

The Role of the Interpretive Principle of Systemic Integration in the Mutual Development of International Human Rights and Humanitarian Law

Amirsaed Vakil¹ | Fatemeh Zarif Jalali¹

1. Assistant Prof. Department of Public Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: vakil.a@ut.ac.ir
2. Corresponding Author; Ph.D. Student in International Law, Faculty of Law and Political Science, Islamic Azad University, South Tehran Branch, Tehran, Iran. Email: zarif.jalali@gmail.com

Article Info	Abstract
<p>Article Type: Research Article</p> <p>Pages: 183-202</p> <p>Received: 2022/07/12</p> <p>Received in Revised form: 2023/10/02</p> <p>Accepted: 2022/40/24</p> <p>Published online: 2024/03/20</p> <p>Keywords: <i>Principle of systemic integration, human rights, international humanitarian law, treaty law.</i></p>	<p>The relationship between human rights and humanitarian law is now understood as a complementary one, insofar as human rights rules are no longer applicable in peacetime but at all times. The International Court of Justice has emphasized this issue in numerous Decisions. In international law literature, the main focus is on the interaction between these two branches of law, while less attention is paid to the complementarity of their rules and the interpretation of one's rules in light of the other especially in light of the principle of systemic integration. The present paper examines the utility as well as the challenges and potential harms of using this approach in the general context of international law. Finally, it concludes that using systemic integration principle can strengthen application of human rights rules through international humanitarian law, or prevent normative conflict between different norms of the two branches of law, especially in regard to forceful and arbitrary detention.</p>
How To Cite	Vakil, Amirsaed; Zarif Jalali, Fatemeh (2024). The Role of the Interpretive Principle of Systemic Integration in the Mutual Development of International Human Rights and Humanitarian Law. <i>Public Law Studies Quarterly</i> , 54 (1), 183-202. DOI: https://doi.com/10.22059/JPLSQ.2022.343055.3117
DOI	10.22059/JPLSQ.2022.343055.3117
Publisher	The University of Tehran Press.



انتشارات دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات حقوق عمومی

شاپا الکترونیکی: ۸۱۳۹-۲۴۲۳

دوره ۵۴، شماره ۱

بهار ۱۴۰۳

Homepage: <http://jplsqt.ac.ir>

نقش اصل تفسیری یکپارچگی سیستمی

در توسعه متقابل حقوق بشر و حقوق بین الملل بشردوستانه

امیرساعتد وکیل^۱ | فاطمه ظریف جلالی^۲

۱. نویسنده مسئول؛ استادیار، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: vakil.a@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب، تهران، ایران. رایانامه: zarif.jalali@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>صفحات: ۱۸۳-۲۰۲</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۲۱</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۷/۱۱</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۰۲</p> <p>تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۳/۰۱/۰۱</p> <p>کلیدواژه‌ها: اصل یکپارچگی سیستمی، حقوق بشر، حقوق بین الملل بشردوستانه، حقوق معاهدات.</p>	<p>رابطه حقوق بشر و حقوق بین الملل بشردوستانه امروزه به عنوان رابطه‌ای تکمیلی درک شده و قواعد حقوق بشری نه دیگر در زمان صلح که در همه زمان‌ها لازم الرعایه هستند. دیوان بین المللی دادگستری در آرای متعدد خود بر این موضوع تأکید کرده است. در ادبیات حقوق بین الملل عمده تمرکز بر تعامل میان این دو شاخه حقوقی است، حال آنکه توجه کمتری به تکمیلی بودن قواعد این شاخه‌های حقوقی و توسل به تفسیر یکی بر اساس دیگری به ویژه با در نظر گرفتن اصل یکپارچگی سیستمی اختصاص یافته است. تحقیق حاضر ضمن اشاره به ارتباط این دو شاخه حقوقی و نقش تکمیلی آنها نسبت به یکدیگر، به اصل یکپارچگی سیستمی به عنوان اصل مهم تفسیری پرداخته است. همچنین در کنار بررسی مزایا، به چالش‌ها و آسیب‌های احتمالی استفاده از آن در فضای کلی حقوق بین الملل می‌پردازد. در نهایت این موضوع مطرح می‌گردد که یکپارچگی سیستمی یا برای تقویت اعمال قواعد حقوق بشر از طریق حقوق بین الملل بشردوستانه یا برای جلوگیری از تضاد هنجاری بین هنجارهای متفاوت این دو شاخه حقوقی، به ویژه در زمینه مسائلی مانند استفاده از زور و بازداشت (خودسرانه)، به کار می‌رود.</p>
استناد	<p>وکیل، امیرساعتد؛ ظریف جلالی، فاطمه (۱۴۰۲). نقش اصل تفسیری یکپارچگی سیستمی در توسعه متقابل حقوق بشر و حقوق بین الملل بشردوستانه. <i>مطالعات حقوق عمومی</i>، ۵۴ (۱)، ۱۸۳-۲۰۲.</p> <p>DOI: https://doi.com/10.22059/JPLSQ.2022.343055.3117</p>
DOI	10.22059/JPLSQ.2022.343055.3117
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. مقدمه

ماده ۳۱ کنوانسیون حقوق معاهدات (Vienna Convention on the Law of Treaties, 1969) (31(3)(c)) به قواعد کلی تفسیر اشاره دارد. یکی از این قواعد که مورد بحث حاضر قرار می‌گیرد پاراگراف (ج) بند ۳ ماده یادشده است که مقرر می‌دارد: «هر قاعده مرتبط حقوق بین‌الملل که در روابط بین طرف‌های معاهده قابل اعمال باشد، همراه با سیاق عبارت در تفسیر مورد توجه قرار خواهد گرفت» (رامین‌نیا، ۱۳۹۳: ۱۵۹). اخیراً اعمال مقرر مذکور نزد مراجع بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته است. موضوع تفسیر معاهدات از جمله موضوعاتی است که محل بحث و گفت‌وگوی بسیار است و در مورد شیوه‌های تفسیر بحث‌های بسیاری صورت گرفته است. از آنجا که معاهدات در زمان خاصی منعقد می‌شوند این احتمال وجود دارد که با گذر زمان ابهاماتی در برداشت از مفاهیم و سیاق عبارات به وجود آید. به گفته قاضی جساپ^۱ در قضیه آفریقای جنوب غربی «حقوق، هیچ‌گاه نمی‌تواند به تغییرات زندگی، وضعیت‌ها و استانداردهای اجتماعی بی‌توجه باشد و معاهدات نمی‌توانند ماهیت تغییرناپذیر و ابدی داشته باشند» (ICJ advisory opinion, 1966: Para.2).

برای مرتفع ساختن این ابهامات می‌توان به دو شیوه تفسیری متوسل شد. تفسیر تکمیلی^۲ و تفسیر بر اساس اصل یکپارچگی سیستمی^۳. با آنکه در نگاه اول در هر دو اصل تفسیر شباهت‌هایی را می‌توان یافت و منشأ هر دو ماده ۳۱ کنوانسیون حقوق معاهدات است، با این حال تفاوت روشنی میان این دو اصل قابل شناسایی است. به بیانی ساده می‌توان گفت تفسیر تکمیلی تفسیری است که در آن سیاق عبارات و کلمات و تغییر مفاهیم آنها در طول زمان بررسی می‌شود تا از این رهگذر موضوع معاهده به قواعدی جاری در زمان بدل گردد. نمونه این نوع تفسیر را می‌توان در آرای دیوان بین‌المللی دادگستری مشاهده کرد.^۴ در تفسیر بر اساس اصل یکپارچگی سیستمی قواعد معاهداتی در ارتباط با دیگر قواعد مرتبط و موجود^۵ در حقوق بین‌الملل تفسیر می‌شوند. نمونه این تفسیر نیز در آرای دیوان و نظرهای نهادهای قضایی و شبه‌قضایی بین‌المللی از جمله نهادهای معاهداتی حقوق بشری قابل مشاهده است.

1. Judge Jessup
2. Evolutive Interpretation
3. Systemic Integration

۴. برای نمونه ر.ک:

- Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) notwithstanding Security Council Resolution 276 (1970), Advisory Opinion of 21 June 1971, para. 53.
- Aegean Sea Continental Shelf case, Judgment, ICJ Reports 1978, para 77.
- Dispute Regarding Navigational and Related Rights (Costa Rica v. Nicaragua), Judgment, I.C.J. Reports 2009, paras. 55-56, 57-71

5. lex lata

این مسئله حاکی از آن است که دیگر رجوع به اوضاع و احوال زمان انعقاد و زمان ابراز رضایت تعهد نمی‌تواند برای سیستم سیال و پویای حقوق بین‌الملل کافی باشد. این امر با برجسته شدن مفاهیم حقوق بشری، به‌ویژه آن دسته از قواعد حقوق بشر که امره محسوب می‌شوند یا حاوی تعهدات عام الشمول هستند، به تغییر پاره‌ای از مفاهیم منجر شده است که نیاز به تفسیر یکپارچه را برای متعادل‌سازی روابط حقوقی موجب شده است (رامین‌نیا، ۱۳۹۳: ۱۵۹-۱۹۶). نیاز به نگاه سیستمی و یکپارچه به قواعد حقوق بین‌الملل در تفسیر این قواعد ما را به‌طور خاص به اصل یکپارچگی سیستمی رهنمون می‌سازد.

یکپارچگی سیستمی برای مدت طولانی به‌عنوان یک اصل تفسیری مورد غفلت واقع شده است. می‌توان گفت احیای اصل یکپارچگی سیستمی و آغاز توجه جدی به این اصل به‌عنوان اصلی تفسیری، از پرونده سکوه‌های نفتی ۲۰۰۳ آغاز شد (ICJ, 2003: Para. 41) که در آن دیوان بین‌المللی دادگستری^۱ برای ارتباط موضوع مورد بررسی (یک معاهده تجاری بین ایالات متحده و ایران) با قواعد دیگر حقوق بین‌الملل در شرایط منازعات مسلحانه، به این اصل اشاره کرد. چند سال بعد، کمیسیون حقوق بین‌الملل^۲ یکپارچگی سیستمی را به‌عنوان راهی برای رسیدگی به موضوع چندپارگی حقوق بین‌الملل مورد توجه قرار داد (Kammerhofer, 2008: 157-182). از آن زمان، توجه به این اصل در گفتمان حقوقی بین‌المللی به‌طور چشمگیری افزایش یافته است.

پژوهش حاضر به بررسی مفهوم یکپارچگی سیستمی به‌عنوان اصل تفسیری مؤثر در توسعه متقابل حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه می‌پردازد. بر این اساس پرسش اصلی که در پی پاسخ به آن هستیم، عبارت است از اینکه استناد به اصل تفسیر بر پایه یکپارچگی سیستمی چگونه می‌تواند موجب خدشه‌دار شدن انسجام حقوق بین‌الملل و ازهم‌گسیختگی بی‌رویه آن شود؟

برای پاسخ به پرسش مذکور، ابتدا نسبت میان این دو شاخه حقوقی در فرایند تفسیر متقابل آنها بررسی می‌شود، در ادامه به نگرانی در زمینه ایجاد تشتت و چندپارگی در قواعد حقوق بین‌الملل از رهگذر وضع قواعد در حوزه‌های مختلف و تخصصی شدن این قواعد می‌پردازیم. سپس با ارائه تعریف و تعیین جایگاه اصل یکپارچگی سیستمی در توسعه این حقوق، به نقش تکمیلی آنها نسبت به یکدیگر و نیز حل تعارض‌های احتمالی میان قواعد این دو شاخه حقوقی در فرایند تفسیر می‌پردازد. در پایان نیز تأثیرات کاربرد این اصل به لحاظ مزیت‌ها و ایجاد چالش‌های احتمالی مورد بحث قرار خواهد گرفت. در نهایت نشان داده خواهد شد که با اتکا به اصل تفسیر مبتنی بر یکپارچگی سیستمی، زمینه همسویی رویه قضایی بین‌المللی در مقام اجرای حقوق بین‌الملل بشر اعم از حقوق بشر در زمان صلح و جنگ و حقوق

1. International Court of Justice (ICJ)

2. International Law Commission (ILC)

بین الملل بشردوستانه به نحو مطلوب تر و مؤثرتری فراهم می شود و از همین مجرا توسعه متوازن حقوق بین الملل مهیا می شود.

۲. مبانی تفسیر متقابل حقوق بشر و حقوق بین الملل بشردوستانه

سال ها، موضع و رویه دولت ها این بود که حقوق بشر و حقوق بین الملل بشردوستانه دو دسته قواعد و مقررات مستقل اند که هریک دارای دامنه شمول و زمان اجرای مجزایی هستند و جداگانه اعمال می شوند. بر این اساس، حقوق بشر مجموعه تعهداتی محسوب می شد که مربوط به زمان صلح بود و هر دولت باید در سرزمین خود نسبت به اتباعش رعایت می کرد و حقوق بشردوستانه مجموعه مقرراتی بود که تعهدات دولت ها در زمان بروز مخاصمات مسلحانه نسبت به اتباع دولت دشمن را معین می کرد (البرزی ورکی، ۱۳۸۶: ۲۱). چنین دیدگاهی در دکترین سنتی صاحب نظران ریشه دارد. حقوقدانان کلاسیک، حقوق بین الملل را به حقوق صلح و حقوق جنگ دسته بندی می کردند که اولی حاکم بر مناسبات دولت ها در زمان صلح بود و دومی روابط و نحوه رفتار دولت ها در زمان بروز مخاصمات مسلحانه را تنظیم می کرد (امیرارجمند، ۱۳۸۶: ۵۸۲). اما به تدریج ضرورت های جامعه بین المللی به ویژه وقوع درگیری های داخلی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و نبود مقررات کافی برای حمایت از قربانیان این درگیری ها، به دلیل عدم توسعه مقررات حقوق بین الملل بشردوستانه در این حوزه، سبب شد تا زمینه برای کنار رفتن تفکر سنتی مهیا شود و موضوع رعایت قواعد حقوق بشر در درگیری های مسلحانه در سطح محافل علمی و مجامع بین المللی مطرح شود (امیرارجمند، ۱۳۸۶: ۵۸۲). تا آنجا که امروزه این نحوه دسته بندی بسیار ابتدایی به نظر می رسد و حتی با رویه و آرای محاکم بین المللی نیز منطبق نیست. برای نمونه دیوان بین المللی دادگستری در رأی مشورتی خود که در سال ۱۹۹۶ در خصوص قانونی بودن تهدید یا کاربرد سلاح های هسته ای صادر شد فرصت یافت تا درباره این موضوع اظهار نظر کند. در این رأی دیوان با این سؤال مواجه شد که آیا حق حیات مندرج در بند ۱ ماده ۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶)، صرفاً مربوط به زمان صلح است یا در زمان بروز مخاصمات مسلحانه و به طور مشخص در استفاده از سلاح های هسته ای نیز کاربرد دارد؟ در این زمان، برخی مدعی بودند که این امر موضوعی است که به حقوق مخاصمات مسلحانه مربوط می شود و حقوق بشر در این زمینه کاربردی ندارد (ICJ, Rep. 1996: Para. 34).

دیوان در پاسخ به این پرسش اعلام می دارد که حمایت های مندرج در میثاق حقوق مدنی و سیاسی در زمان جنگ متوقف نمی شود، مگر از طریق اجرای ماده ۴ میثاق، که بنابراین در حالت وجود وضعیت اضطرار ملی^۱ می توان از برخی از این مقررات تخطی کرد. لیکن، حق حیات در زمره چنین مقرراتی قرار

1. National emergency

نمی‌گیرد. از نظر دیوان، اصولاً اصل منع محروم‌سازی خودسرانه افراد از حیات، در زمان بروز مخاصمات نیز اعمال می‌شود. با این همه، بررسی آنچه محروم‌سازی خودسرانه از حیات تلقی می‌شود می‌بایست از طریق قاعده خاص^۱، به‌ویژه قواعد قابل اعمال در مخاصمات مسلحانه که رفتار متخاصمان را به نظم درمی‌آورد، تعیین شود (ICJ, Rep. 1996: Para. 34).

دیوان در رأی مشورتی خود در خصوص دیوار حائل مسئله رعایت قواعد حقوق بشری در زمان مخاصمات مسلحانه را بار دیگر مورد تأکید قرار می‌دهد. با این حال در هیچ‌یک از دو رأی مذکور مشخص نمی‌کند که آیا تمامی اسناد حقوق بشر در زمان مخاصمات مسلحانه، به‌خصوص در خارج از قلمرو سرزمینی دولت‌های عضو قابل اعمال‌اند یا خیر؟

موارد مذکور حکایت از تشتت و پراکندگی رویه بین‌المللی در خصوص این موضوع دارد، به‌طوری‌که نمی‌توان پاسخ روشنی برای این پرسش یافت که آیا دولت‌ها متعهد به رعایت و اجرای مقررات حقوق بشر در زمان بروز درگیری‌های مسلحانه و خارج از حوزه سرزمینی خود هستند یا خیر (Droege, 2008: 501-548). طرح این مباحث را می‌توان نقطه آغازی بر ضرورت تفسیر قواعد حقوق بشر و حقوق بشردوستانه بین‌المللی به‌صورت متقابل با هدف توسعه این قواعد و تا حد امکان تضمین اجرای آنها دانست.

بحث‌های جدی در خصوص ارتباط این دو حوزه حقوقی ادامه داشت^۲ تا اینکه مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه^{۳۴۴۴} مجمع عمومی به تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۶۸ تحت عنوان «احترام به حقوق بشر در درگیری‌های مسلحانه» را تصویب کرد و از دبیر کل درخواست شد گزارشی درباره اقدامات لازم برای حمایت از همه افراد در زمان درگیری‌های مسلحانه تهیه کند. در دو گزارش دبیر کل تأکید شده بود که اسناد حقوق بشر، به‌ویژه میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به‌تنهایی، در زمان درگیری‌های مسلحانه حمایت بیشتری را در مقایسه با کنوانسیون‌های ژنو، در مخاصمات مسلحانه عرضه می‌دارد.^۳

1. lex specialis

قاعده خاص، در نظریه و رویه حقوقی، دکتین مربوط به تفسیر قوانین است و می‌تواند در هر دو زمینه حقوق داخلی و بین‌المللی اعمال شود. در این دکتین آمده است که اگر دو قانون بر یک وضعیت واقعی یکسان حکومت کنند، قانونی که بر یک موضوع خاص (lex specialis) حاکم است، قانونی را که تنها بر مسائل کلی (lex generalis) حاکم است، لغو می‌کند.

۲. برای پیگیری تاریخچه مباحث ر.ک:

Kolb, R. (1998). The relationship between international humanitarian law and human rights law: A brief history of the 1948 Universal Declaration of Human Rights and the 1949 Geneva Conventions. *International Review of the Red Cross*, 38(324), 409-419

۳. برای مشاهده نمونه‌ها ر.ک:

Report on Respect for Human Rights in Armed Conflict, UN Doc. A/7720, 20 November 1969, esp.ch. 3 ; Report on Respect for Human Rights in Armed Conflict, UN Doc. A/8052, ۱۸

این تاریخ را می‌توان نقطه رویارویی و آغاز پذیرش و به رسمیت شناختن ارتباط این دو شاخه حقوقی و تجدیدنظر در قواعد حقوق مخاصمات مسلحانه دانست.

به تدریج ایده مکمل بودن این دو شاخه حقوقی شکل گرفت و گسترش یافت. بر این اساس، مکمل بودن به این معناست که قواعد حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه با یکدیگر مغایرت ندارند، بلکه بر اساس اصول و ارزش‌های یکسان، می‌توانند بر یکدیگر تأثیر بگذارند و یکدیگر را تقویت کنند (Rachovitsa, 2017: 586).

از این نظر، مکمل بودن را می‌توان بیانگر روشی از تفسیر دانست که در ماده ۳۱ (۳) (ج) کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات مقرر شده است و تصریح می‌کند که در تفسیر یک هنجار، «هر قاعده مرتبط حقوق بین‌الملل قابل اعمال در روابط بین طرفین» در نظر گرفته شود (Droege, 2008: 521). این اصل، به یک معنا، ایده حقوق بین‌الملل را به‌عنوان یک سیستم منسجم، تضمین می‌کند و از سوی دیگر، به قرابت قواعد این دو شاخه حقوقی به‌ویژه در موضوعات مشترک منجر خواهد شد.

چنانچه بپذیریم که قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر مکمل یکدیگرند و به‌طور متقابل تقویت می‌شوند، باید همچنان هنگام اعمال هنجارهای حقوق بشر به‌عنوان مکمل حقوق بین‌الملل بشردوستانه دقت شود. برای مثال آنچه در موقعیت‌های مخاصمات مسلحانه «قتل غیرقانونی» محسوب می‌شود، باید بر اساس قواعد مربوطه حقوق بین‌الملل بشردوستانه، از جمله این واقعیت که رزمندگان یا سایر افرادی که به‌طور مستقیم در خصومت‌ها شرکت می‌کنند، ممکن است مورد حمله قرار گیرند - حتی با نیروی کشنده - و اینکه کشتار غیرنظامیان در شرایط خاص ممکن است ممنوع نباشد، مورد توجه قرار گیرند. یکی از معیارهای پیشنهادی برای این هماهنگی، اصل «یکپارچگی سیستمی» است. بر این اساس در تفسیر مواد معاهده، مترجم باید «هر قاعده مرتبط حقوق بین‌الملل قابل اعمال در روابط بین طرفین» را در نظر بگیرد (Droege, 2008: 521). این اصل در شرایطی مشابه آنچه بیان شد، می‌تواند به‌همراه اصل قاعده خاص در تفسیر قواعد این دو حوزه حقوقی مدنظر مفسران قرار گیرد.

۳. اصل تفسیری یکپارچگی سیستمی

گسترش معاهدات، سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای (شبه) قضایی در چند دهه اخیر، نگرانی‌هایی را نسبت به پدیده پراکندگی حقوق بین‌الملل (تجزیه حقوق بین‌الملل) برانگیخته است. این نگرانی تا آنجا پیش رفته است که کمیسیون حقوق بین‌الملل (ILC) یک گروه مطالعاتی را برای بررسی موضوع پراکندگی یا تنوع حقوق بین‌الملل ایجاد کرده است.

در پاسخ به این نگرانی‌ها شاید بتوان اصل ادغام سیستمی را به‌عنوان فرایندی برای تفسیر و اجرای تعهدات ذیل معاهدات بین‌المللی دانست که از یک سو با ارجاع تعهدات مذکور به محیط هنجاری خود به تفسیر آنها می‌پردازد، از سوی دیگر معاهدات را به‌عنوان بخش‌هایی از یک کل منسجم و معنادار در نظر می‌گیرد. در ادامه به بررسی بیشتر هریک از این دو کارکرد می‌پردازیم.

۱.۳. جلوگیری از تشتت و پراکندگی قواعد حقوق بین‌الملل

یکی از رایج‌ترین دغدغه‌های حقوق بین‌الملل مدرن، امکان ایجاد تشتت و پراکندگی^۱ در جریان ایجاد قواعد در حوزه‌های مختلف، از جمله از طریق انعقاد معاهدات متعدد است. دغدغه پراکندگی قواعد در حوزه حقوق بین‌الملل به بحث‌های پژوهشی زیادی منجر شده است.^۲ شاید بتوان پرسش اصلی را این‌گونه صورت‌بندی نمود که آیا عملکرد رژیم‌های حقوقی مختلف به شکل‌گیری نوعی قاعده خاص منجر می‌شود یا بر عکس می‌تواند به ایجاد قواعد بیشتری در حقوق بین‌الملل و به‌ویژه در حوزه حقوق عرفی بینجامد (Peters, 2017: 671-704).

در واقع این نگرانی وجود دارد که افزایش و به‌نوعی تکثیر رژیم‌های معاهداتی خاص نه تنها به تخصصی‌سازی حوزه‌های حقوق بین‌الملل منجر نشود، بلکه به تضادی آشکار میان هنجارهای بین‌المللی بینجامد. برونو سیمما^۳ معتقد است اگر محققان حقوق بین‌الملل خواهان بهبود حقوق بین‌الملل هستند، باید بر جهان‌مولی و ویژگی سیستمی آن بر اساس خصوصیات مانده انسجام، کامل بودن و وحدت هنجاری تأکید کنند (Simma, 2009: 269). این ویژگی‌ها به لحاظ ماهیتشان توان مقابله با آنچه را که اغلب به عنوان تهدیدی بزرگ برای حقوق بین‌الملل، یعنی پراکندگی قواعد و گسترش نهادهای قضایی، تلقی می‌شود، دارند. جمله آغازین نتیجه‌گیری گروه مطالعاتی کمیسیون حقوق بین‌الملل در مورد ازهم‌گسیختگی حقوق بین‌الملل، در این زمینه شایان ذکر است: «حقوق بین‌الملل یک نظام حقوقی

1. Fragmentation

۲. برای مشاهده نمونه‌ها به مقالات زیر مراجعه کنید:

- Koskeniemi, M. & Chairman, U., 2006. "Fragmentation of international law : difficulties arising from the diversification and expansion of international law : report of the Study Group of the International Law Commission" / finalized by Martti Koskeniemi, UN. Retrieved from <https://policycommons.net/artifacts/132657/fragmentation-of-international-law/189577/> on 11 Sep 2022.
- Cassimatis, A. (2007). "International Humanitarian Law, International Human Rights Law, and Fragmentation of International Law". *International and Comparative Law Quarterly*, 56(3), 623-639.
- Koskeniemi, M., & Leino, P. (2002). Fragmentation of International Law? Postmodern Anxieties. *Leiden Journal of International Law*, 15(3), 553-579.

3. Bruno Simma

است». در ادامه می‌افزاید که «قواعد و اصول آن (هنجارهای آن) در زمینه قواعد و اصول دیگر عمل می‌کنند و باید بر اساس {همان قواعد} تفسیر شوند (International Law Commission, UN) (Doc. A/res/61/34, Para. 1(1))، از این رو در نظر داشتن حقوق بین‌الملل به عنوان یک کل منسجم و معنادار گام اصلی در احتراز از مسئله از هم‌گسیختگی یا چندپاره شدن آن است.

اگر حقوق بین‌الملل به عنوان یک نظام حقوقی تلقی شود، انسجام، کامل بودن و وحدت هنجاری آن تعیین‌کننده به نظر می‌رسد (Kwiecień, 2017: 235-242). در نظر گرفتن و رعایت این ویژگی‌های حقوق بین‌الملل در استدلال‌های حقوقی و قاعده‌سازی، می‌تواند یکپارچگی سیستمی آن را تضمین کند. در واقع شق «ج» بند ۳ ماده ۳۱ کنوانسیون حقوق معاهدات که پیشتر به آن اشاره شد، به سهم خود ناظر بر تأمین همین هدف، یعنی انسجام نظام حقوق بین‌الملل، است.

این اصل به طور مشهور توسط پروفیسور کمبل مک لاکلان (Mclachlan, 2005: 279-320) توسعه یافته است. با این حال با وجود کار آکادمیک پروفیسور مک لاکلان و دیگران، هنوز مشخص نیست که اصل یکپارچگی سیستمی تا چه حد به طور واقع‌بینانه قابل اعمال است.

مک لاکلان معتقد است که معاهدات خود مخلوقات حقوق بین‌الملل هستند. از این رو هرچقدر هم که موضوع آنها گسترده باشد، دامنه آنها محدود است و این محدودیت به دلیل وجود و عملکرد آنها به عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل توجیه‌پذیر است. از این رو در زمان تفسیر مواردی که در این معاهدات به طور صریح و روشن مورد اشاره قرار نگرفته‌اند، همچنان به اصول کلی حقوق بین‌الملل مراجعه می‌شود. این اصل که از آن تحت عنوان یکپارچگی سیستمی یاد می‌شود، در بیشتر موارد یک پیش‌فرض اصلی است که در نظام معاهدات مورد پذیرش قرار گرفته است (Mclachlan, 2005: 279-320). بر اساس این اصل قواعد حقوق بین‌الملل در ارتباط با یکدیگر و زمینه هنجاری که در آن شکل گرفته‌اند قابل فهم و تفسیرند نه به عنوان اجزا و عناصری جداگانه.

مک لاکلان در این مورد مثالی قابل توجه را بیان می‌کند. وی حقوق بین‌الملل را به ساختمانی دارای اتاق‌های متعدد تشبیه می‌کند که هر یک از اتاق‌ها کلید خاص خود را دارند. اما در شرایط استثنایی استفاده از کلید اصلی یا شاه‌کلید اجازه دسترسی همزمان به همه اتاق‌ها را فراهم می‌سازد. به این ترتیب یک معاهده نیز می‌تواند به طور معمول بر اساس شرایط و زمینه‌های خاص خود تفسیر و اعمال شود، اما در موارد سخت و پیچیده ممکن است برای حل مسئله توجه به سایر ابعاد و گوشه‌های موضوع به حل مسئله بینجامد (Mclachlan, 2005: 281).

با این حال نباید از خاطر دور داشت که اگرچه ماده ۳۱ (۳) (ج) کنوانسیون حقوق معاهدات را می‌توان یکی از پایه‌های اصل یکپارچگی سیستمی دانست، اما نباید این اصل را تنها به ماده مذکور محدود کرد.

۲.۳. تفسیر قواعد حقوقی در ارتباط با زمینه هنجاری

همان گونه که پیشتر به اختصار اشاره شد، امروزه اغلب این ایده پذیرفته شده است که هنجارهای بین‌المللی را نباید به عنوان اجزای پراکنده و جدا از یکدیگر دید، بلکه باید آنها را به عنوان بخشی از یک نظام حقوقی یکپارچه در نظر گرفت. مبنای این رویکرد را باید در ماده ۳۱ (۳) (ج) کنوانسیون حقوق معاهدات جست‌وجو کرد. ماده ۳۱ (۳) (ج) به طور کلی به عنوان مظهر اصل یکپارچگی سیستمی تلقی می‌شود که بیان‌کننده لزوم تفسیر هنجارهای بین‌المللی بر اساس «کل پیش‌زمینه حقوق بین‌الملل» است. این ماده هدف یکپارچگی سیستمی را این گونه بیان می‌کند که معاهدات صرف‌نظر از موضوعی که دارند، مخلوق نظام حقوقی بین‌المللی هستند و عملکرد آنها بر این واقعیت استوار است (Kalderimis, 2012: 2). از این رو این اصل نه تنها اجازه می‌دهد، بلکه مفسر را به سمتی رهنمون می‌سازد که قواعد بین‌المللی را با در نظر گرفتن سایر هنجارهای بین‌المللی مرتبط با هر منبعی (معاهده، قواعد عرفی و...) که با یک موقعیت خاص مرتبط و قابل اعمال هستند، تفسیر کند (این قسمت برداشت کلی نویسنده از این صفحه از مقاله است (Borelli, 2015: 291)، زیرا هنجارهای مربوط به شاخه‌های مختلف حقوق بین‌الملل همگی بخشی از قواعد بین‌المللی هستند. باید توجه داشت که تا آنجا که این اصل اجازه تفسیر یک قاعده را در پرتو دیگری می‌دهد، می‌توان از آن به عنوان یک مبنای نظری-حقوقی برای ارائه راه‌حل‌های حقوقی به موجب قواعد بین‌المللی حقوق بشر برای موارد نقض حقوق بین‌الملل بشردوستانه استفاده کرد.

بند «ج» پاراگراف ۳ ماده ۳۱ کنوانسیون وین درباره حقوق معاهدات مقرر کرده است که «هر قاعده مرتبط حقوق بین‌الملل قابل اعمال در روابط بین طرفین» در تفسیر یک معاهده باید مدنظر قرار گیرد. این ماده بخشی اجباری از فرایند تفسیر است، به این معنا که مفسر باید آن را همراه با سایر اصول مدون در ماده ۳۱ به کار گیرد. برای این منظور، تعدادی از عوامل باید در نظر گرفته شوند: چه نوع قواعدی ممکن است از نظر منابع و وضعیت حقوقی مورد توجه قرار گیرد. این قواعد برای کدام طرف‌ها باید قابل اجرا باشد و چه قواعدی باید برای تفسیر یک هنجار خاص مرتبط تلقی شوند؟ این عناصر شاخص‌هایی را که مفسر باید در حین توسل به اصل یکپارچگی سیستمی رعایت کند، تعریف می‌کنند (Todeschini, 2018: 362).

ماده ۳۱ (۳) (ج) بین منابعی که یک هنجار از آنها سرچشمه می‌گیرد، تمایز قائل نمی‌شود و مفسر می‌تواند قواعد ناشی از هر یک از منابع حقوق بین‌الملل را در نظر بگیرد (Mclachlan, 2005: 290). اشاره به «قواعد» مندرج در این ماده به نوبه خود، مفسر را ملزم می‌کند که فقط هنجارهایی را که بخشی از حقوق موجودند در نظر بگیرد. بدان معنا که اگرچه هنجارهایی که از هر منبعی سرچشمه می‌گیرند، ممکن است در نظر گرفته شوند، اما باید در زمان تفسیر موجود باشند و نمی‌توانند فقط در حال ظهور باشند.

اصطلاح «طرفین» موجود در ماده ۳۱ (۳) (ج) به طور کلی به این معناست که سایر قواعد در نظر

گرفته شده باید برای طرفین اختلافی که در آن هنجار مورد نظر تفسیر می شود، قابل اعمال باشد. شایان ذکر است که نهادهای حقوق بشر، دیوان بین المللی دادگستری و دیوان کیفری بین المللی از اصل یکپارچگی سیستمی در نظرهای مشورتی و نظرات کلی حتی در مواردی که اختلافی در میان نبوده نیز استفاده کرده اند. همچنین این اصل در مواردی که طرفین دعوا یک فرد و یک دولت بوده اند یا در محاکمات جنایی، که در آن هیچ دولتی درگیر نبوده است، مورد اشاره قرار گرفته است. از سوی دیگر، در پرونده های مناقشه برانگیز، نهادهای حقوق بشر به طور کلی تأیید می کنند که هنجارهای حقوق بشر که برای تفسیر معاهدات اصلی حقوق بشری مورد استناد قرار می گیرند، برای دولت خوانده الزام آور است.

طبق متن بند «ج» ماده ۳۱، سایر قواعدی که ممکن است در تفسیر یک هنجار بین المللی مورد توجه قرار گیرند، باید «مرتبط» باشند (Todeschini, 2018: 363). از این حیث، گرایش به در نظر گرفتن قواعدی است که مربوط به یک موضوع است. از سوی دیگر، تعیین اینکه کدام قواعد مربوط به تفسیر یک هنجار خاص است، موضوع سوءاستفاده احتمالی از اصل یکپارچگی سیستمی را مطرح می کند. در پرونده سکوهای نفتی، برخی قضات، دیوان بین المللی دادگستری را در این زمینه مورد انتقاد قرار دادند. قاضی بورگنتال اقدام دیوان بین المللی دادگستری در استفاده از ماده ۳۱ (۳) (ج) برای گسترش صلاحیت خود را تأیید نکرد. به نظر او، این ماده نمی تواند برای در نظر گرفتن هنجارهای عرفی یا متعارفی که به صراحت توسط طرفین دعوا مورد استناد قرار نگرفته بود، به کار رود. همچنین به کار بردن این اصل سبب تغییر موضوع پرونده از اختلاف در مورد یک معاهده تجاری به موضوع توسل به زور شده است (ICJ Rep 161: 2003, Separate Opinion of Judge Higgins: 40–54).

با این همه باید در نظر داشت که بند ۳ ماده ۳۱ (ج) توسط مراجع قضایی بین المللی و شبه قضایی متعددی مانند دادگاه دعوای ایران و ایالات متحده، نهادهای حل و فصل اختلاف سازمان تجارت جهانی، دیوان دادگستری اتحادیه اروپا، دادگاه های داوری و دادگاه های داخلی استفاده شده است (Todeschini, 2018: 364). از این رو می توان این اصل تفسیری را دارای دامنه ای وسیع و پرکاربرد در حوزه های مختلف حقوق بین الملل دانست.

۴. کاربرد اصل یکپارچگی سیستمی در تفسیر متقابل حقوق بشر و حقوق بین الملل بشردوستانه

نهادهای بین المللی حقوق بشری و حتی دادگاه ها مکرراً از این اصل به عنوان معیار هماهنگ کننده برای رابطه بین حقوق بشر و حقوق بین الملل بشردوستانه استفاده کرده اند. آنها این کار را به صراحت و با اشاره به ماده ۳۱ (۳) (ج) به طور ضمنی یا بر اساس مقررات معادل مندرج در سایر اسناد انجام داده اند (Taiwo, 2018: 660). در خصوص ارجاع به ماده ۳۱ موارد متعددی را می توان یافت که در آنها نهادهای بین المللی قضایی و شبه قضایی هنگام استناد به قواعد حقوق بین الملل بشردوستانه و قواعد حقوق بشر و هنگامی که سعی

در تفسیر و بسط قواعد مذکور داشته‌اند، به بند «ج» ماده ۳۱ (۳) اشاره کرده‌اند.^۱ در واقع حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر به دلیل تشابه برخی قواعدشان و این واقعیت که هنجارهای هر دو مبتنی بر اصول و ارزش‌های یکسانی‌اند، ممکن است با روش تفسیری که در بند «ج» ماده ۳۱ (۳) ذکر شده است، بر یکدیگر تأثیر بگذارند و یکدیگر را تقویت کنند.

از سوی دیگر ماده ۳۱ (۳) (ج) تنها ماده‌ای نیست که بیانگر اصل یکپارچگی سیستمی است، معاهدات خاصی نیز به‌ویژه در حوزه حقوق بشر وجود دارند که بر مفهوم اصل یکپارچگی سیستمی صحت می‌گذارند. ماده ۲۹ (ب) کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر^۲ و مواد ۶۰-۶۱ منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم^۳ کارکردی معادل آن را دارند که به نهادهای مربوطه حقوق بشر اجازه می‌دهد از قواعد خارجی [سایر قواعد] حقوق بین‌الملل برای اهداف تفسیری استفاده کنند (Todeschini, 2018: 368). دادگاه بین‌المللی آمریکایی نیز با استناد به کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، بر این واقعیت پافشاری کرد که هنجارهای حقوق بین‌الملل بشردوستانه و مقررات کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر در ارائه حمایت از مردم غیرنظامی در برابر خطرهای ناشی از درگیری‌های مسلحانه همگرا و مکمل یکدیگرند.^۴

۱. برای نمونه می‌توان به پرونده‌ها و آرای زیر اشاره کرد:

- Molina (Ecuador-Colombia) (Admissibility) IACoHR Report no 112/10 (21 October 2010) 121.
 - Serrano-Cruz Sisters v El Salvador (Preliminary Objections) IACtHR Series C no 118 (23 November 2004)
 - 119.
 - Hassan v United Kingdom ECtHR App no 29750/09 (16 September 2014) 102, 104.
 - Prosecutor v Katanga (Judgment) ICC-01/04-01/07 [7 March 2014] 47.
2. American Convention on Human Rights (adopted 22 November 1969).
3. African Charter on Human and Peoples' Rights (adopted 27 June 1981).
۲. دادگاه مذکور در پرونده‌های متعدد به ارتباط میان منشور با حقوق بین‌الملل بشردوستانه و نیز حقوق بشر تأکید کرده و مواد منشور را در پرتو قواعد مرتبط در این نظام‌های حقوقی و نیز با ارجاع به ماده ۳۱ (۳) (ج) VCLT مورد بحث و تفسیر قرار داده است. از جمله مهم‌ترین این موارد می‌توان به پرونده‌های زیر اشاره کرد:
- Avilan v Colombia IACoHR Report no 26/97 (30 September 1997) 132; Saavedra v Peru IACoHR Report no 38/97 (16 October 1997) 59; Abella v Argentina IACoHR Report no 55/97 (18 November 1997) 164-166
 - as Palmeras v Colombia (Preliminary Objections) IACtHR Series C no 67 (4 February 2000) 33; Bámaca
 - Velásquez v Guatemala (Merits) IACtHR Series C no 70 (25 November 2000) 209.
 - Mapiripán Massacre v Colombia (Merits, Reparations, and Costs) IACtHR Series C no 134 (15 September 2005) 114-115.
 - Massacres of El Mozote and Nearby Places v El Salvador (Merits, Reparations and Costs) IACtHR Series C no 252 (25 October 2012) 148, 153, 155-156.
 - anto Domingo Massacre v Colombia IACtHR Series C no 259 (30 November 2012) 21-25
- به نقل از:

وجود مقررات مشابه با ماده ۳۱ (۳) (ج) در معاهدات خاصی همچون کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر و منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم می‌تواند روشن‌کننده این موضوع باشد که نهادهای مربوطه حقوق بشر تمایل دارند در تفسیر قواعد خود تنها به ماده ۳۱ (۳) (ج) استناد نکنند. بدان معنا که شرط مذکور در ماده ۳۱ (۳) (ج)، اگرچه بیانگر اصل یکپارچگی سیستمی در سطح حقوق بین‌الملل عمومی است، اما نباید به‌عنوان تنها هنجار متضمن چنین اصلی تلقی شود. همچنین متوسل شدن نهادهای قضایی و شبه قضایی بین‌المللی به اصل یکپارچگی سیستمی به‌صورت ضمنی غیرمعمول نیست. این رویه به‌خصوص در کار دیوان بین‌المللی دادگستری و کمیته حقوق بشر و همچنین کمیسیون آفریقایی دیده می‌شود. در این زمینه دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی معروف قانونی بودن استفاده از سلاح‌های هسته‌ای اظهار کرده است:

«اصولاً حق عدم محرومیت خودسرانه از زندگی در مخاصمات نیز صادق است. با این حال، سنجش محرومیت خودسرانه از زندگی، به موجب قاعده خاص، یعنی قانون قابل اجرا در درگیری‌های مسلحانه که برای تنظیم رفتار خصمانه طراحی شده است، صورت می‌گیرد. بنابراین تصمیم در مورد اینکه آیا تلفات جانی به‌واسطه استفاده از یک سلاح خاص در جنگ، محرومیت خودسرانه از زندگی بر خلاف ماده ۶ میثاق تلقی می‌شود یا نه، تنها با استناد به قانون قابل اعمال در درگیری‌های مسلحانه قابل استنباط است نه با استنباط و تفسیر قواعد میثاق به‌تنهایی» (ICJ Rep 226, 1996: Para. 25).

به‌عبارت دیگر، در نظر مشورتی مذکور، دیوان بین‌المللی دادگستری معتقد است، زمانی که در مخاصمات قاعده منع محرومیت خودسرانه از زندگی اعمال می‌شود، باید در پرتو سایر قواعد حقوق بین‌الملل، در این موقعیت یعنی قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه تفسیر شود. از این رو به‌نظر می‌رسد می‌توان این عملیات تفسیری را معادل به‌کارگیری بند ۳ ماده ۳۱ (ج) تلقی کرد.

هرچند دیوان در رأی مشورتی ۱۹۹۶ به‌صراحت به ماده ۳۱ (۳) (ج) اشاره نکرد، اما هفت سال بعد در سال ۲۰۰۳ در پرونده سکوه‌های نفتی، استناد به این ماده و اشاره به اصل مذکور را آغاز کرد (آیا آنچه را که در ۲۰۰۳ یعنی چند سال بعد از ۱۹۹۶ و صدور رأی مشورتی موردنظر روی داده است و دیوان در ۱۹۹۶ نمی‌توانسته از آن اطلاع داشته باشد، می‌توان دلیلی برای رفتار دیوان در ۱۹۹۶ تلقی کرد؟) (به‌نظر می‌رسد رویکرد دیوان در ۱۹۹۶ به‌جای استناد به اصل یکپارچگی یا در نظر گرفتن هر دو اصل، صرفاً اشاره به اصل *lex specialis* بوده است از این حیث این مورد به‌عنوان تفاوت رویکرد دیوان در این دو سال متفاوت ذکر شده است). با وجود این در رأی مشورتی پیش‌گفته دیوان با استناد به اصل تفسیری

قاعده خاص، در عمل آن را به مثابه اصل یکپارچگی سیستمی به کار گرفته است (Todeschini, 2018: 375)؛ به این معنا که هیچ یک از قواعد را کنار نگذاشته، بلکه یکی را در پرتو دیگری تفسیر و قابل اعمال دانسته است.

همین رویه را می توان در کار کمیته حقوق بشر و نیز کمیسیون بین‌آمریکایی حقوق بشر نیز مشاهده کرد. این دو نهادها در تفاسیر و آرای خود به این نکته اشاره کرده‌اند که در شرایط منازعات مسلحانه قواعد حقوق بشری قابل اعمال و اجرا هستند، اما لازم است قواعد مذکور در پرتو قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه به عنوان قاعده خاص حاکم بر شرایط منازعات مسلحانه، برای تفسیر قواعد حقوق بشری مورد استفاده و استناد قرار گیرند.

می توان گفت نهادهای قضایی و شبه قضایی نیز پیوسته از اصل یکپارچگی سیستمی برای تفسیر هنجارهای حقوق بشر در پرتو حقوق بین‌الملل بشردوستانه استفاده می کنند، اگرچه آنها همیشه با توجه به مبنای قانونی مورد استناد در جریان این گونه عملیات تفسیری به صورت هماهنگ و منسجم عمل نمی کنند. در زمینه تفسیر قواعد حقوق بشر بر اساس قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه، دو گرایش ممکن است قابل طرح باشد. یکی روند مربوط به استفاده از قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه برای تقویت اجرای معاهدات حقوق بشر است. در این خصوص گرایش برجسته کردن همگرایی بین این دو نهاد قانونی است. روند تفسیری دیگر مربوط به موارد کاربرد همزمان هنجارهای حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه - اغلب در زمینه استفاده از زور و بازداشت - است. در چنین مواردی، همان گونه که اشاره شد، دیوان بین‌المللی دادگستری و نهادهای حقوق بشر تأیید کرده‌اند که ممنوعیت‌های محرومیت خودسرانه از زندگی و آزادی باید در پرتو هنجارهای حقوق بین‌الملل بشردوستانه در مورد هدف‌گیری و بازداشت تفسیر شوند. نتیجه تفسیری رایج این است که استفاده از نیروی کشنده و بازداشت امنیتی تا زمانی که قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه در مورد هدف قرار دادن و بازداشت رعایت شود، به ترتیب به معنای محرومیت خودسرانه از زندگی و آزادی نیست (Todeschini, 2018: 378). با این حال همان گونه که ذکر شد، رویه قضایی بین‌المللی نشان می دهد که اصل یکپارچگی سیستمی را به ویژه در ارتباط میان این دو شاخه حقوقی نباید منحصر به ماده ۳۱، بند ۳ (ج) دانست، بلکه باید در زمینه وسیع تری درک شود که هم مقررات معادل معاهدات خاص و هم تفسیر ارائه شده توسط نهادهای بین‌المللی مختلف را در برگیرد. از منظری دیگر می توان ادعا کرد که معاهدات حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر و تفسیر ارائه شده از آنها در پرتو یکدیگر، توانسته به تحکیم اصل یکپارچگی سیستمی در نظام حقوق بین‌الملل نیز بینجامد. همان طور که گفته شد، در دهه های گذشته (تا حدود سال ۲۰۰۹) استفاده از اصل یکپارچگی سیستمی تا حدود زیادی مورد غفلت قرار گرفته بود. با این حال، استفاده مداوم از حقوق بین‌الملل بشردوستانه توسط نهادهای حقوق بشر برای تفسیر هنجارهای حقوق بشر و بر عکس در زمینه درگیری

های مسلحانه، مسلماً به تحکیم یکپارچگی سیستمی به عنوان یک اصل تفسیر کمک کرده است (Todeschini, 2018: 378).

در نهایت، می‌توان گفت که نهادهای قضایی و شبه‌قضایی بین‌المللی، اصل یکپارچگی سیستمی را به عنصری کلیدی در رابطه بین حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر تبدیل کرده‌اند. از این رو از نظر نگارنده، یکپارچگی سیستمی را می‌توان به عنوان ابزار تفسیری تلقی کرد که تعامل بین حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر را عملیاتی کرده و به توسعه قواعد این دو شاخه حقوقی منجر می‌شود. به این ترتیب که این اصل اجازه می‌دهد که در درگیری‌های مسلحانه، در صورت لزوم، قوانین یک شاخه حقوقی برای تفسیر هنجارهای مربوط به دیگری، و به نوعی تکمیل قواعد استفاده شود. بنابراین می‌توان یکپارچگی سیستمی را مناسب‌ترین اصل تفسیر در این زمینه دانست.

۵. چالش‌های کاربرد اصل تفسیری یکپارچگی سیستمی

اگرچه می‌توان توسل به اصل یکپارچگی سیستمی را پاسخی خلاقانه به دغدغه پراکندگی حقوق بین‌الملل و راه‌حلی در جهت همگرایی قواعد آن دانست، اما نباید آن را به عنوان راه‌حلی نهایی و بدون چالش در نظر گرفت و راه را بر خلاقیت‌های بعدی در این زمینه بست. این اصل اگرچه در بسیاری موارد می‌تواند به حل تعارضات میان شاخه‌های مختلف حقوق بین‌الملل بینجامد، اما در حین به‌کارگیری آن باید تفاوت‌های ظریف معاهدات و قواعد حقوقی در حوزه‌های مختلف حقوق بین‌الملل را نیز در نظر داشت. بدون به‌کارگیری این احتیاط، اصل یکپارچگی سیستمی چه‌بسا می‌تواند به گمراهی در زمینه تفسیر یا حتی به تضعیف حقوق بین‌الملل بینجامد (Rachovitsa, 2017: 573). در کنار همه مزایایی که برای کاربرد اصل یکپارچگی سیستمی بیان شد، نباید این مسئله را از نظر دور داشت که کاربرد این اصل اگر به صورت بی‌رویه و بدون توجه لازم به اطراف موضوع و در نظر گرفتن شرایط و پیش‌نیازهای آن صورت گیرد، می‌تواند با آسیب‌ها و چالش‌هایی همراه شود. برای نمونه مفسر هنگام تفسیر قواعد یک معاهده بر اساس سایر معاهدات یا قواعد حقوق بین‌الملل باید با توجه به مسئله مورد بحث و نیز اهمیت و جایگاه هر یک از قواعد و معاهدات، وزن مناسبی را برای قواعد آنها در نظر بگیرد. در غیر این صورت سه مسئله اصلی پیش می‌آید: اولاً، یکپارچگی سیستمی معاهدات ممکن است مفسر را به نادیده گرفتن محدودیت‌های متنی تعیین شده در معاهده تحت تفسیر سوق دهد؛ دوم، یکپارچگی سیستمی می‌تواند خطر کم‌اهمیت جلوه دادن تفاوت‌های ظریف متنی بین معاهدات مختلف را افزایش دهد؛ سوم، استفاده غیرانتقادی از یکپارچگی سیستمی ممکن است در جریان تفسیر به اعمال غیرمستقیم معاهداتی شود منجر که برخی دولت‌ها به آنها نپیوسته‌اند و در نتیجه پیامدهای جدی برای اختیارات و مشروعیت دادگاه ایجاد کند (Rachovitsa, 2017: 573).

در نهایت و به‌عنوان جمع‌بندی می‌توان گفت، به‌کارگیری اصل یکپارچگی سیستمی می‌تواند دو اثر مثبت و منفی توأمان داشته باشد:

اثر مثبت این است که زمانی که خود معاهده به‌طور مستقیم نمی‌تواند موضوع مورد اختلاف را حل کند یا مقرره‌ای در این زمینه ندارد، طرفین اختلاف با مراجعه به حقوق بین‌الملل عرفی یا سایر اصول و قواعد حقوق بین‌الملل که در پیوند با بحث موردنظرند، به حل اختلاف مبادرت می‌ورزند. اثر منفی در حوزه رضایت دولت‌ها قابل مشاهده است. حل اختلاف بر اساس سایر قواعد حقوق بین‌الملل می‌تواند متضمن این چالش باشد که طرفین گاه ممکن است به پذیرش قواعد و بعضاً معاهداتی وادار شوند که پیش از این نسبت به پذیرش آنها رضایت خود را اعلام نکرده‌اند. از این رو استفاده از این اصل دامنه اعمال قواعد معاهده را به سایر قواعد و معاهدات تسری خواهد داد.

۶. نتیجه

موضوع ارتباط میان حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه از جمله موضوعاتی است که در حقوق بین‌الملل مدت‌ها محل بحث و گفت‌وگو بوده است. ارتباط این دو شاخه حقوقی طیفی شامل جدایی کامل تا مکمل بودن را در برمی‌گیرد. واقعیت آن است که امروزه دیگر نه تنها این دو شاخه حقوقی جدا از یکدیگر تصور نمی‌شوند که حتی در موقعیت‌هایی نظیر منازعات مسلحانه بر اجرای هر دو شاخه و تفسیر یکی در پرتو قواعد دیگری تأکید می‌شود.

از مهم‌ترین روش‌های تفسیر معاهدات می‌توان به روش تفسیر تکمیلی و نیز اصل تفسیری یکپارچگی سیستمی اشاره کرد. تفسیر تکمیلی با در نظر گرفتن عنصر زمان و وارد کردن آن به‌عنوان متغیری در زمینه تفسیر، اصطلاحات معاهده و تغییرات آن را در طول زمان درک و به‌گشایش معنای متن یاری می‌رساند. در مقابل یکپارچگی سیستمی به‌جای وارد کردن عامل زمان، قواعد معاهدات را در ارتباط با سایر قواعد و اصول مرتبط حقوق بین‌الملل در نظر گرفته و سعی در رفع ابهام از مفاد معاهدات دارد. از این رو می‌توان گفت تفسیر تکمیلی نگاهی عمودی و تفسیر سیستمی نگاهی افقی به قواعد و مقررات را در کار خود لحاظ می‌کنند. تحقیق حاضر با در نظر گرفتن این دو نگاه تفسیری، تلاش کرد تا اصل یکپارچگی سیستمی در تفسیر معاهدات حقوق بشری و حقوق بشردوستانه بین‌المللی را بررسی کند. اصل یکپارچگی سیستمی یکی از اصول کاربردی در تفسیر قواعد حقوقی به‌ویژه در سال‌های اخیر است که نقش مؤثری در تفسیر و توسعه قواعد حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه داشته است. یکپارچگی سیستمی را می‌توان به‌نوعی بخش اجباری فرایند تفسیر دانست که مستلزم آن است که یک قاعده حقوق بین‌الملل با در نظر گرفتن تمام هنجارهای بین‌المللی دیگر، ناشی از هر منبعی که در یک

موقعیت خاص قابل اعمال و مرتبط با آن هستند، تفسیر شود. بر این اساس در تفسیر قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه می‌توان از قواعد و معاهدات حقوق بشری و بر عکس استفاده کرد. در این زمینه می‌توان به رویه نهادهای قضایی و شبه‌قضایی بین‌المللی از دیوان بین‌المللی دادگستری تا دادگاه‌های منطقه‌ای حقوق بشری و نهادهای معاهداتی حقوق بشری اشاره کرد و این اصل را در فعالیت ایشان مورد پیگیری و تشخیص قرار داد.

اگرچه اصل یکپارچگی سیستمی می‌تواند به باز شدن افق‌های بیشتری در زمینه تفسیر معاهدات بینجامد، اما لازم است در کاربرد آن جانب احتیاط را رعایت کرد و در استفاده از آن به پیش‌زمینه‌های لازم از جمله استناد به قواعد موجود، توجه به دولت‌هایی که مشمول قواعد مورد استناد هستند و ... توجه کرد. از آنجا که موضوعات حقوق بشری از خصلتی پویا برخوردارند، معاهدات مربوط به این دسته از حقوق اگرچه به لحاظ شیوه‌های کلی از روش تدوین سایر معاهدات تبعیت می‌نماید، اما به صورت باز تدوین شده‌اند که آنها را برای توسعه بیشتر مساعد می‌کند. افزون بر این از آنجا که دادگاه‌های بین‌المللی دائمی حقوق بشر به‌طور منظم با مسائل حقوق بین‌الملل، از جمله موضوعات تفسیری، درگیر می‌شوند لازم است به‌صورت منظم و پیوسته به بررسی و اصلاح رویکردهای خود بپردازند. از این رو از یک سو باید با دقت بیشتری به اصل یکپارچگی سیستمی توجه کنند و از سوی دیگر باید درک درستی از مشکلات ناشی از به‌کارگیری این اصل و درس‌هایی که باید توسط حقوق بین‌الملل به‌طور کلی آموخته شود، ارائه دهند. یکپارچگی سیستمی به‌عنوان ابزار تفسیری (و توجیهی) برای دادگاه‌های بین‌المللی می‌تواند در این زمینه مورد استفاده و استناد قرار گیرد.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. امیرارجمند، اردشیر (۱۳۸۶). *رابطه حقوق بشردوستانه و حقوق بشر. مجموعه مقالات همایش اسلام و حقوق بین‌الملل بشردوستانه*، گروه نویسندگان، چ اول، تهران: جمعیت هلال احمر.

ب) مقالات

۲. البرزی ورکی، پرویز (۱۳۸۶). حقوق بشر و حقوق بشردوستانه. *فصلنامه حقوق اساسی*، (۸)، ۱۷-۴۱.
۳. رامین‌نیا، مژگان (۱۳۹۳). جایگاه عامل زمان در تفسیر معاهده بین‌المللی. *فصلنامه پژوهش‌های حقوقی*، ۲۶(۱۳)، ۱۵۹-۱۹۶.
۴. محبی، محسن و رضادوست، وحید (۱۳۹۴). تفسیر تکاملی معاهدات در حقوق بین‌الملل در پرتو قضیه اختلاف در

خصوص کشتیرانی و حقوق مربوط به آن (کاستاریکا علیه نیکاراگوئه)، مجله حقوقی بین‌المللی، (۵۳)، ۹-۳۰.

۲. انگلیسی

A) Articles

1. Borelli, S. (2015). The (Mis)-Use of General Principles of Law: *Lex Specialis* and the Relationship Between International Human Rights Law and the Laws of Armed Conflict. In: Pineschi, L. (eds) *General Principles of Law - The Role of the Judiciary. Ius Gentium: Comparative Perspectives on Law and Justice*, vol 46. 265-293. https://doi.org/10.1007/978-3-319-19180-5_13.
2. Droege, C. (2008). Elective affinities? Human rights and humanitarian law. *International Review of the Red Cross*, 90. 501-548. <https://doi.org/10.1017/S1560775508000084>.
3. Kalderimis, Daniel. Systemic Integration and International Investment Law – Some Practical Reflections (July 6, 2012). Society of International Economic Law (SIEL), 3rd Biennial Global Conference Working Paper No. 2012/46. <http://dx.doi.org/10.2139/ssrn.2101772>.
4. Kammerhofer, J. (2010). "Systemic Integration, Legal Theory and the International Law Commission". In J. Klabbers (Ed.). *Finnish Yearbook of International Law*, (19), 157–182.
5. Kolb, Robert. (1998). The relationship between international humanitarian law and human rights law: A brief history of the 1948 Universal Declaration of Human Rights and the 1949 Geneva Conventions, *International Review of the Red Cross*. 38(324), 409-419. <https://doi.org/10.1017/S002086040009121X>
6. Kwiecień, R. (2017). General Principles of Law: The Gentle Guardians of Systemic Integration of International. *Polish Yearbook of International Law*, (37), 235–242. <https://doi.org/10.7420/pyil2017k>.
7. McLachlan, C. (2005). The principle of systemic integration and article 31(3)(c) of the Vienna Convention. *International and Comparative Law Quarterly*, 54(2), 279-320. <https://doi.org/10.1093/iclq/lei001>
8. McLachlan, C. (2008). Investment treaties and general international law. *International and Comparative Law Quarterly*. 57(2).361-401. <https://doi.org/10.1017/S0020589308000225>
9. Peters, A. (2017). The refinement of international law: From fragmentation to regime interaction and politicization. *International Journal of Constitutional Law*. 15(3), 671–704. <http://dx.doi.org/10.2139/ssrn.2823512>
10. Rachovitsa, A. (2017). The principle of systemic integration in human rights law. *International and Comparative Law Quarterly*, 66(3), 557-588. <https://doi.org/10.1017/S0020589317000185>
11. Simma, Bruno. (2009), Universality of International Law from the Perspective of a Practitioner. *European Journal of International Law*, 20(2), 265–297. <https://doi.org/10.1093/ejil/chp028>
12. Taiwo, Ogunnaike O. (2018). Two is Better than One: Systemic Integration of International Humanitarian Law and International Human Rights Law to Boko Haram Conflict. *American University International Law, Review*, 33(3), 637-666.
13. Todeschini, V. (2018). The Impact of International Humanitarian Law on the Principle

of Systemic Integration. *Journal of Conflict and Security Law*. 23(3), 359–382.
<https://doi.org/10.1093/jcsl/kry028>

B) Documents

14. African Charter on Human and Peoples' Rights (adopted 27 June 1981).
15. Final Act of the International Conference on Human Rights, UN Doc. A/Conf.32/41, 22 April–13, May 1968
16. General Comment no 31: Nature of the General Legal Obligation on States Parties to the Covenant HRCtee Doc CCPR/C/21/Rev.1/Add.13 (26 May 2004) 11.
17. International Law Commission, Conclusions of the Work of the Study Group on the Fragmentation of International Law: Difficulties arising from the Diversification and Expansion of International Law, UN Doc. A/res/61/34, para. 1(1).
18. Report on Respect for Human Rights in Armed Conflict, UN Doc. A/7720, 20 November 1969, espch 3.
19. American Convention on Human Rights (adopted 22 November 1969) 1144 UNTS 144
20. Report on Respect for Human Rights in Armed Conflict, paras. 20–29, annex 1, UN Doc. A/8052, 18 September 1970
21. Vienna Convention on the Law of Treaties art. 31(3)(c), opened for signature May 23, 1969, 1155 U.N.T.S. 340.
22. <http://www.ohchr.org/Documents/HRBodies/CCPR/GCArticle6/GCArticle6_EN.pdf> accessed 8 February 2018.

Cases

23. Dispute Regarding Navigational and Related Rights (Costa Rica v. Nicaragua), Judgment, I.C.J., Reports 2009.
24. Oil Platforms (Islamic Republic of Iran v United States of America) (Merits), ICJ Rep. 2003.
25. Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons, Advisory Opinion ICJ Rep. 1996.
26. Aegean Sea Continental Shelf case, Judgment, ICJ Reports 1978.
27. Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) notwithstanding Security Council Resolution 276 (1970), Advisory Opinion of 21 June 1971.
28. South West Africa (Ethiopia v. South Africa; Liberia v. South Africa), Second Phase, Judgment of 18 July 1966, (Judge Jessup, Dissenting Opinion).
29. Prosecutor v. Katanga (Judgment), ICC-01/04-01/07 [7 March 2014].
30. Rodríguez Vera et al (The Disappeared from the Palace of Justice) v. Colombia, IACtHR, Series C no. 287 (14 November 2014).
31. Anto Domingo Massacre v. Colombia, IACtHR Series C, no 259 (30 November 2012).
32. Mapiripán Massacre v. Colombia (Merits, Reparations, and Costs), IACtHR Series C. no. 134 (15 September 2005).
33. Serrano-Cruz Sisters v. El Salvador (Preliminary Objections), IACtHR, Series C no. 118 (23 November 2004).
34. Bámaca Velásquez v. Guatemala (Merits), IACtHR, Series C no 70 (25 November 2000) 209.
35. Palmeras v. Colombia (Preliminary Objections), IACtHR, Series C no. 67 (4 February

- 2000).
36. Hassan v. United Kingdom, ECtHR, App. no 29750/09 (16 September 2014)
37. Massacres of El Mozote and Nearby Places v. El Salvador (Merits, Reparations and Costs), IACtHR, Series C no. 252 (25 October 2012).
38. Molina (Ecuador-Colombia) (Admissibility), IAComHR Report no. 112/10 (21 October 2010).
39. Avilan v. Colombia, IAComHR Report no 26/97 (30 September 1997).
40. Saavedra v. Peru, IAComHR Report no 38/97 (16 October 1997) 59.
41. Abella v. Argentina, IAComHR Report no 55/97 (18 November 1997)
42. General Comment no 35: Article 9 (Liberty and security of person), HRCtee, Doc. CCPR/C/GC/35 (16 Dec Comment no 36 on article 6 of the International Covenant on Civil and Political Rights, on the right to life, Revised Draft Prepared by the Rapporteur (August 2017).
43. Draft General Comment no 36: Article 6 (Right to Life), HRCtee, Doc. CCPR/C/GC/R.36/Rev.2 (2 September 2015).